

معرفی فرهنگ عربی - فارسی مشکاة المصابیح^۱

امین حق پرست (دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد)

چکیده: فرهنگ عربی - فارسی مشکاة المصابیح تألیف مصطفی بن قباد لاذقی، فرهنگ‌نویس قرن هشتم، است. حدود هزار مدخل این کتاب، علاوه بر تعریف‌های فارسی، دربردارنده مترادفات و حواشی ترکی است و با تسامح می‌توان آن را فرهنگی سه‌زبانه دانست. در این مقاله پس از معرفی کتاب و مؤلف و بررسی ویژگی‌های نسخه‌ها، شماری از واژه‌های کم‌کاربرد به‌کاررفته در تعریف‌ها را بررسی خواهیم کرد. کلیدواژه‌ها: فرهنگ‌نویسی، فرهنگ عربی - فارسی، مشکاة المصابیح، مصطفی بن قباد لاذقی.

۱- مقدمه

یکی از فرهنگ‌های کهن عربی - فارسی مشکاة المصابیح تألیف مصطفی بن قباد لاذقی است. در این مقاله از زاویه‌های گوناگون به این کتاب پرداخته‌ایم.

۲- تاریخ تألیف کتاب

تورنبرگ تاریخ درگذشت مؤلف را، بدون هیچ سند و مدرکی، ۷۲۲ هجری ذکر کرده است (Tornberg, p. 12). اگر این قول صحیح باشد، زمان تدوین اثر را باید اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم دانست. قرآینی نظر تورنبرگ را تأیید می‌کند. از جمله اینکه السامی فی الأسماء و الأسماء فی الأسماء و آثار زمخشری و فرهنگ‌های کهن‌تر جزو منابع کتاب بوده است.

۱. این مقاله در دفتر مجله فرهنگ‌نویسی تماماً ویرایش علمی شده و سپس به تأیید مؤلف رسیده است (مجله فرهنگ‌نویسی).
این مقاله مستخرج از رساله دکتری این‌جانب به راهنمایی دکتر عبدالله رادمرد و مشاوره دکتر محمدجعفر یاحقی اعضای هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد است.

وانگهی از نظر سبک‌شناسی فرهنگ‌ها می‌دانیم که فرهنگ‌ها ابتدا به صورت موضوعی تدوین شده‌اند، سپس الفبایی. بنابراین، حدود تألیف این کتاب باید نزدیک باشد به کتاب‌هایی مانند مهذب الأسماء و تاج الأسماء و دستور الإخوان. نکته دیگر اینکه هرچند دو نسخه به جامانده از این کتاب به قرن دهم بازمی‌گردند، اما غلط‌های املائی و کتابتی نسبتاً زیادی که به کتاب راه یافته نشان می‌دهد نسخه اصلی باید چند بار کتابت شده باشد و بنابراین، تاریخ تألیف کتاب با تاریخ استنساخ نسخه مرعشی (۹۳۴ هجری) باید فاصله زیادی داشته باشد.

۳- نسخه‌های کتاب

از این اثر دو نسخه در دست است: یکی نسخه کتابخانه دانشگاه اوپسالا به شماره 19 o vet. که مشخصات نسخه‌شناسی آن در فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه اوپسالا آمده است (محدث ۲۰۱۲، ص ۱۳ و ۱۴). فهرست نویس این کتابخانه تاریخ درگذشت مؤلف را با ارجاع به بروکلیمان ۷۲۲ آورده است^۱. نسخه دیگر دست‌نویس کتابخانه مرعشی قم است به شماره ۳۷۹۶ که در جلد دهم فهرست‌های این کتابخانه شناسانده شده است (حسینی، ص ۱۷۹ و ۱۸۰). در ترقیمه نسخه کتابخانه مرعشی تاریخ کتابت ۹۳۴ هجری است.

نسخه اوپسالا را به دلایل نسخه‌شناسی می‌توان به حدود قرن دهم هجری یا پیش از آن مربوط دانست. البته بعضی قرینه‌ها در متن، از جمله کهنگی زبان و رسم الخط می‌تواند نظر تورنبرگ را درباره سال درگذشت مؤلف و اینکه او از علمای سده ششم و هفتم بوده است تأیید کند، اما ما نمی‌دانیم چه مقدار از این اختصاصات زبانی و رسم الخطی مربوط به خود اثر است و چه میزان از آن‌ها متأثر است از منابع اثر. این نسخه ۱۴۸ برگ دارد و حاوی تمام کتاب است (به جز مدخل یلز) که آخرین مدخل فرهنگ است.

آغاز: بسمله، الحمد لله الذي أومض خلدته عباده العلماء بالعلم والنور ووطد جنابهم بالعلوم... فسميته مشاة المصابيح وقرشت فيه المفاتيح....

انجام: يموم درياها، يم إذا وقع في البحر قلت يم، يوح آفتاب، يوسف نام و حسرة زده. نسخه کتابخانه مرعشی کامل است^۲ و شامل مقدمه (با اندکی افزوده به نسبت مقدمه پ در مورد افزودن مصادر) و متن می‌شود. این نسخه ۲۰۲ برگ دارد. در این نسخه مصدرها نیز در ابتدای هر باب از کتاب المصادر زوزنی و تاج المصادر بیهقی آورده شده است. به درستی

۱. ظاهراً در کتاب بروکلیمان چنین ذکری نشده و احتمالاً فهرست‌نگار از تورنبرگ استفاده کرده است.
۲. برای معرفی مفصل و سودمند این نسخه ← جهانشاهی (۱۳۹۸).

دانسته نیست که این بخش افزوده مؤلف کتاب است و یا پس از او دیگران آن را به کتاب افزوده‌اند. نیز علاوه بر معنی فارسی مدخل‌ها گاه نکته‌های صرفی توضیح داده شده‌است. افزون بر برابره‌های ترکی، حواشی شرح‌گونه ترکی هم دارد که اغلب با عبارت «من حلیمی» آورده شده‌است. در این نسخه عبارت «لا» نیز جزو حروف الفبا در نظر گرفته شده و تعدادی مدخل ذیل آن آمده‌است.

آغاز: «الحمد لله الذي أومض خلد عباده العلماء بالعلم والنور... باب الألف المفتوحة آ، انت، آء، آءه، آب، آبی».

انجام: «المكسورة ل يلز يقال امرأة يلز ای ضخمة».

به نظر می‌رسد برابره‌های ترکی که در هر دو نسخه موجود است در تدوین اولیه کتاب نبوده، زیرا این معادل‌ها به ندرت در دو نسخه مشترک است. از طرفی معادل‌های فارسی در هر دو نسخه با مرکب قرمز نوشته شده‌است و اگر واژه‌های ترکی در تدوین اولیه کتاب موجود بود، به رنگ سیاه (مانند حواشی) نوشته نمی‌شد و در ادامه واژه‌های فارسی به همان رنگ قرمز نگاشته می‌شد.

در نسخه کتابخانه مرعشی در صفحات اولیه و پیش از متن این یادداشت آمده‌است: «الی نوبة العبد الفقير لطف الله الحقيق عامله الله بلطفه الخطير بالإرث عن جدی مرحوم لطف الله القاضي رحمه الله تعالى». بعید به نظر می‌رسد این لطف‌الله القاضي لطف‌الله حلیمی دانشمند فرهنگ‌نویس برجسته قرن نهم باشد. لطف‌الله بن ابویوسف حلیمی قاضی سیواس از جمله علمای آسیای صغیر است که فرهنگ‌های ارزشمندی پدید آورده و مهم‌ترین آن‌ها بحرالغرایب است. تاریخ وفات حلیمی به درستی مشخص نیست. مؤلف صولاق‌زاده تاریخی (به نقل از دانشنامه جهان اسلام) آورده‌است که حلیمی در ۸۸۷ هجری اعدام شده و مؤلف کشف‌الظنون او را مقتول در ۹۰۰ هجری می‌داند. در مقدمه بحرالغرایب او را مقتول در ۹۰۰ یا متوفی ۹۲۲ هجری دانسته‌اند. چنان‌که گفته شد، تاریخ کتابت نسخه مرعشی ۹۳۴ هجری است و بنابر تاریخ وفات حلیمی، ظاهراً منظور از حلیمی در یادداشت فرد دیگری است. در این نسخه مقداری حاشیه‌نویسی به زبان ترکی با عبارت «من حلیمی» آورده شده که احتمالاً مالکان بعدی از روی آثار حلیمی این حاشیه‌ها را نوشته‌اند.

نام کتاب در نسخه اوپسالا مشاة المصابیح و در نسخه کتابخانه مرعشی مشکاة المصابیح ضبط شده است. دلایل نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی از جمله اینکه ضبط مشکل‌تر صحیح‌تر است و آشکار بودن نشانه دستکاری در کلمه مشکاة در نسخه مرعشی و نیز اینکه نام کتاب در کشف الظنون مشاة المصابیح ضبط شده^۱، مؤید نام مشاة المصابیح است. گوئی مؤلف با این تسمیه خواسته است به کیفیت استخراج لغات از متون یا کتب لغت دیگر اشاره کند. اما از آنجاکه این تعبیر بسیار غریب به نظر می‌رسد و مخاطب در دریافت منظور مؤلف با مشکل مواجه می‌شود و ظاهراً ارتباطی میان مشاة و مصابیح نمی‌توان یافت و از طرفی ترکیب مشکاة المصابیح مأخوذ از اشارات قرآنی است، نام کتاب را همان مشکاة المصابیح دانسته‌ایم. به این نکته نیز باید اشاره کرد که کلمه مشکوة در متن هر دو نسخه به همین صورت و در مقدمه نسخه مرعشی به صورت مشکاة است که این صورت مطابق با رسم الخط قرآنی است.

این فرهنگ، چنان‌که ذکر شد، نگاشته مصطفی بن قباد لاذقی است. در مقدمه هر دو نسخه این نام به صورت واضح «لاذقی» ثبت شده و ظاهراً به جز همین اشاره مؤلف، در منابع دیگر هیچ ذکری از او به میان نیامده است^۲. براساس نظر تورنبرگ، که پیش‌تر به آن اشاره شد، باید او را از علمای سده هفتم و هشتم به‌شمار آورد. از نام او چنین دانسته می‌شود که از اهالی لاذقیه واقع در سوریه کنونی بوده است. اینکه نام پدرش فارسی است نشان می‌دهد که احتمالاً اصالتی ایرانی داشته و با زبان فارسی کاملاً آشنا بوده است. احتمالاً مؤلف و یا اجداد او از ایرانیانی بوده‌اند که به آناتولی مهاجرت کرده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم، پس از پیروزی البارسلان در نبرد ملازگرد، شمار بسیاری از ایرانیان به این نواحی مهاجرت کرده‌اند و در دوره‌های بعد این سرزمین پناهگاه دانشمندان در برابر حمله ویرانگر مغول بوده است (ریاحی ۱۳۹۰، ص ۴). از جمله دانشمندانی که در این نواحی اقامت

۱. در کشف الظنون ذیل مدخل مشاة المصابیح آمده است: «فی اللغة لمصطفی بن قباد اللاذقی اوله الحمد لله الذی أومض خلد عباده الخ رتبته علی الحروف وقسمه علی ثلاثة أقسام قال وسمیة مشاة المصابیح وقرشت فيه المفاتیح و هو لغة مترجمة بالفارسیة» (حاجی خلیفه، ۱۶۸۶).

۲. برای یافتن شرح احوال مؤلف به منابع زیر مراجعه شده است: عثمانلی مؤلفلری، هدیه العارفین، اسماء الکتب: المتمم لكشف الظنون، السر المصون: ذیل علی كشف الظنون، تاریخ التراث العربی المجلد الثامن، الاعلام، قاموس الاعلام، الكتی و الالقاب، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، معجم المؤلفین، ذیل كشف الظنون، سلم الوصول الى طبقات الفحول، تذكرة مشاهیر عثمانیه (سجل عثمانی)، و الشقایق التعمانیة. تنها در الشقایق التعمانیة به فردی با نام الشیخ مصلح الدین مصطفی اللادفی (حدود ۸۶۹ - ۹۵۹) برمی‌خوریم. «لاذقی» می‌تواند تصحیف لاذقی باشد، ولی با توجه به مطالب گفته‌شده در شرح حال بعید است این فرد همان مؤلف مشکاة المصابیح باشد.

گزیده‌اند، حسام‌الدین عبدالؤمن خویی است که اولین فرهنگ ترکی - فارسی تألیف‌شده در این نواحی از آثار اوست (ریاحی، ۱۲۰، ۱۳۹۰).

در یادداشت ابتدای نسخهٔ مرا، به خط محمود مرعشی نجفی، آمده‌است: «کتاب مشکوة المصابیح فی اللّغة مع رعاية المثلثات للعلامة اللّغوی الشیخ مصطفی بن قباد اللّاذقی من العلویین فی سوریا من علماء المائة التّاسعة او العاشرة و التّسخة نفیسةً جداً». ظاهراً به خاطر صلوات بر آل پیامبر که در مقدمهٔ نسخه آمده او را از علویان به حساب آورده‌اند و این در حالی است که در متن کتاب برای حضرت علی علیه‌السلام عبارت «کرم الله وجهه» و برای خلفا «رضی الله عنه» آورده شده‌است. همچنین می‌توان حدس زد مرعشی براساس ترقیمهٔ آخر نسخه، که رقم ۹۳۴ هجری را داشته، لاذقی را از علمای سدهٔ نهم یا دهم به‌شمار آورده‌است. برابری ترکی موجود در دو نسخهٔ کتاب و همچنین حواشی ترکی که در مر با عبارت «من حلیمی» آورده شده‌است می‌تواند ارتباط این اثر را به منطقهٔ آسیای صغیر تأیید کند.

۵- ویژگی‌های کتاب

۱-۵- کیفیت تدوین و تبویب کتاب

در مقدمهٔ کوتاه مشکاة المصابیح، که به زبان عربی است، به حمد خدا و نعت پیامبر و نام کتاب و مؤلف و توضیح شیوهٔ تنظیم لغات پرداخته شده‌است. این فرهنگ فاقد شاهد است. مدخل‌های این فرهنگ که از جمله فرهنگ‌های مفصل است، براساس ترتیب حروف الفبا با در نظر گرفتن حرکات سه‌گانه به شیوهٔ باب و فصل (بدون قید کلمهٔ فصل) تدوین شده‌است. هر یک از حروف الفبا یک باب است. برای مثال، «باب الألف المفتوحة مع ا» و به همین ترتیب تا انتهای کتاب.

۲-۵- ویژگی‌های فنی و منحصر به فرد کتاب

حدود هزار مدخل در این کتاب در بردارندهٔ برابرها و حواشی ترکی است که جمع‌آوری آن‌ها فهرستی از واژه‌های ترکی پیش از قرن دهم در آسیای صغیر را ترتیب خواهد داد. در این کتاب اغلب مترادف‌های ترکی پس از واژه‌های یعنی و بالترکی آمده‌است. هر دو نسخه به‌صورت ترجمه‌ای (مانند آنچه در قرآن‌های مترجم تحت‌اللفظی می‌بینیم) کتابت شده‌اند.

۱. مر رمز «نسخهٔ کتابخانهٔ مرعشی» و پ رمز «نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اوسپالا» است.

در هر دو نسخه در موارد متعدد برای جلوگیری از تکرار از ضمیر اشاره «آن» در تعریف مدخل استفاده شده است. مانند:
اختباز: نان یختن و آن دادن.
اخلال: محتاج کردن و آن شدن و خلل در آوردن.
ارتخاص: ارزان خریدن و آن شمردن.
استشهاد: گواهی خواستن و آن کردن.
صارخ: فریادکن و آن رس.

۳-۵- مآخذ کتاب

به جز کتاب‌های المصادر و تاج المصادر، که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، در متن مرگاه کلمه مجمل آمده که به کتاب مجمل اللغة اشاره دارد:
حشوه: جنبنده زمین، کالیرایع و الضباب، مجمل.
در هر دو نسخه تعداد اندکی شاهد آمده است و ظاهراً نمی‌توان مآخذ آن‌ها را جزو منابع کتاب برشمرد.

از آثاری که در فرهنگ به آن‌ها اشاره شده می‌توان به این موارد اشاره کرد: تفسیر ثعلبی (ذیل آمنه)، تفسیر قشیری (ذیل وجوه)، رسالة الأسفار فی نتایج الأسفار ابن عربی (ذیل خلق عظیم)، قانون و صحاح (ذیل حصید)، مختار الصحاح (ذیل طول)، مشکلات؟ (ذیل حواصل) (شاید مشکلات البلغه در شرح البلغه [منزوی، ۱۳۳۷، ۵]، ولی واژه حواصل در کتاب البلغه نیامده است)، و نوادر المصادر^۱ (ذیل تهلکه).

به جز موارد اشاره شده در تعریف مدخل‌ها، گاه عبارات عربی را که در فرهنگ‌های عربی آمده عیناً و یا با تغییر آورده است. نمی‌توان تشخیص داد کدام‌یک از این فرهنگ‌ها به‌طور خاص مورد استفاده مؤلف بوده است، ولی از کتاب‌هایی مانند العین، کتاب الجیم، الغریب المصنّف، لسان العرب و دیگر فرهنگ‌های کهن عربی مستقیم یا غیرمستقیم استفاده کرده است.

۴-۵- نشانه‌های اختصاری به‌کاررفته در دو نسخه

در دو نسخه این کتاب برخی نشانه‌های اختصاری به‌کار رفته است که بدان‌ها اشاره می‌شود: «ف» به جای «معروف»، «ج» برای «جمع»، «جج» برای «جمع الجمع» و «م» برای

۱. یحیی بن مبارک یزیدی یکی از ائمه لغت عرب است که کتابی به نام نوادر داشته (— دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل یزیدی، یحیی بن مبارک) و ظاهراً به‌دست ما نرسیده است.

جلوگیری از تکرار معنی در جایی که معنای مدخلی با مدخل قبل مشابه است و به معنای «مثل قبل» و یا «مثله» است. عبارت «م دره» یا «م در سه» نیز ظاهراً به معنی «مثل قبل» است. کوتاه‌نوشت «معا» که در کتاب المحيط بلغات القرآن نیز دیده می‌شود نشانه آن است که حرفی از کلمه دارای دو حرکت است. کوتاه‌نوشت «تع» به جای «تعالی» و کوتاه‌نوشت «ع م» به جای «علیه السلام» به کار رفته است.

۵-۵- وجود کلمات مشکول

در اینجا برخی کلمات مشکول در دو نسخه را، که می‌تواند اهمیت داشته باشد، می‌آوریم:

۵-۵-۱- نسخه مرعشی

أخْشَامُ لِق (ذیل ممسی)، اُرْشْتَهْ أَشَى (ذیل رشیدی)، أُسْرُب (ذیل آنک)، أُسْكَرَه (ذیل نفوه)، اغْجِ إِشْكَنْجَه (ذیل هراس)، اَوْشَادِجِی (ذیل میثم)، بَرَا زَوَانَه (ذیل شعیره)، بُرْمَه (ذیل مثقب)، بُسُودَن مَشْک (ذیل دوف)، بَسِیَار سَخُن (ذیل الحی)، *بَلَّجَن^۱ (ذیل اثر)، *بَلَّجُو (ذیل صاروج)، بُوْکُولِجَه (ذیل لویا)، پُسْتَه (ذیل فستق)، پُیُو (ذیل عثه)، تَارِیَانَه (ذیل اصبحی)، تَبَاه بَلْک (ذیل ارسع)، تُرْبُد (ذیل ابورزین)، تَرَه (ذیل ابوجمیل)، تِمَاج (ذیل ادیم)، تُنْدَب (ذیل طنفسه)، تُنْدُرْهَ (ذیل رعد)، تُوَانَا (ذیل مقتدر)، تُوَبْرَتُو خَاسْتَن چوب از هم و نی و جز آن چو بشکنند (ذیل تشطی)، تُوَبْرَتُو دُوخْتَن (ذیل مطارقه)، تُوُلْغَه (ذیل وشق)، جَام پُر مَی (ذیل دهاق)، چَکَاوْک (ذیل ابوملیح)، *چَکْرُکَه (ذیل ام عوف)، چوب‌چوره یعنی تیرتر (ذیل سرفه)، خِرْمَن دُوکْنی (ذیل کنده)، خُسْرَهَا (ذیل اصفهان)، دِتْرَه وُک (ذیل مفلوج)، *دِزْأَغْرَشَقْلَرِی (ذیل رضف)، رَوَزَن (ذیل کوه)، زُلْبِیَه (ذیل زلابیه)، سُرِنْدُو (ذیل قماحه)، سُرِنْدُو (ذیل کناسه)، سِتْبِرْپَلْک (ذیل امحص)، سُتْرَدَن (ذیل احتلاق)، سُرْچَه (ذیل ابومحرز)، سُرْخِزَه (ذیل حصبه)، سِرْدَابْهََا (ذیل سرادیب، احتمالاً تلفظ ترکی است)، *سُوزْمَه (ذیل شیراز)، صَرْمَشُوق (ذیل عشق)، صُوسُپَاچْک (ذیل ممسحه)، عَقَاب (ذیل ابوهیثم)، عَقَاب (ذیل ام الحوار)، عَرَقَه (ذیل زاغ)، غِرْوَاشَه (ذیل مرشه)، ف (ذیل بربط)، قَشَاغُو (ذیل فرجون)، کَبْر (ذیل اصف)، *کُپَرْچَکْ (ذیل بستوقه)، کُرْتَهْهََا (ذیل قراطق)، کِرْپِی (ذیل قمعول)، کُوتْکِ گَاژَر (ذیل محضاج)، کُولْنِگ (ذیل معزق)، گُرْبَه (ذیل ابوخذاش) گِرَه (ذیل اربه)، گُلْخُن (ذیل اتون) گِلْکَش (ذیل منقل)، مَرَسِن (ذیل آس) مَشْکْهََا (ذیل ادوی)، مِیْزَبَان (ذیل ام المثنوی)، هِرَاسَه (ذیل محذار)، هِرْگِز (ذیل اصلاً، احتمالاً تلفظ ترکی است)، هِکَاع: سُرْفَه (ذیل هکاع).

۱. واژه‌هایی که با ستاره مشخص شده‌اند ترکی‌اند (مجله فرهنگ‌نویسی).

۵-۲- نسخه اوپسالا

آغْرِجِی (ذیل ناهق)، الْأَخَانَه (ذیل بقلة الانصار)، أَسْكَوَجْک (ذیل دگه)، اَنگِشْت (ذیل فجم)، أُویُق (ذیل بیهوج)، تَرْتِر (ذیل سرفه)، فُرُوزِیْنَه (ذیل ضرام)، حَاکَه (ذیل بینه)، تَوْرَسَن (ذیل تو)، سُد (ذیل ابوالایض)، طاشِ الْاِگْن (ذیل اجدل)، کَبَر (ذیل اصف)، فِرَاخ (ذیل فیحا)، کَسَبَرَوَا (ذیل کبریه)، مَرِسَن (ذیل عمار)، مُصَنَدَرَه (ذیل افزیز)، نُسُو (ذیل املس)، وَلَه (ذیل ابن مفرض).

۶- اختلاف ضبط واژه‌ها در دو نسخه

در دو نسخه کتاب اختلافات معناداری در ضبط واژه‌های واحد وجود دارد و این دو نسخه از اصل واحدی سرچشمه نگرفته‌اند. همچنین رسم‌الخط واژه‌های ترکی در دو نسخه متفاوت است که می‌تواند از نظر بررسی رسم‌الخط ترکی اهمیت داشته باشد. برای مثال، کلمات فارسی که تقریباً در تمام مر با «ان» جمع بسته شده، در پ با «ها» آمده‌است. کلماتی که به طور معمول با «ز» نگاشته می‌شود گاه در پ با «ژ» نوشته شده‌است. در برخی موارد کاتب پ برخلاف کاتب مر، واژه را به جای ذال معجم با «ز» نوشته‌است، مانند برازر به جای براذر. بسیاری جاها صفت و موصوف در نسخه دیگر مقلوب به‌کار رفته‌است. در موارد بسیاری تعریف لغت در یک نسخه به عربی است و همان تعریف در نسخه دیگر به فارسی آورده شده‌است. برخی واژه‌ها در پ صورت فارسی و در مر صورت عربی آمده‌است. مثلاً پ «خرد» آورده و مر «عقل». همچنین: شتر / اشتر، گرگین / گرگن، اسرب / سرب، سرکش / نافرمان بردار، نیستان / نایستان، زالو / ژالو، گریزنده شتر مرغ / شتر مرغ گریزنده و ...

۷- واژه‌ها و ترکیب‌های کم‌کاربرد فارسی

یکی از فواید نشر فرهنگ‌های عربی - فارسی به‌دست آمدن واژه‌ها و ترکیب‌های کم‌کاربرد و گاه فراموش شده زبان فارسی است. در اینجا با در نظر گرفتن منطقه جغرافیایی تألیف این فرهنگ، که به احتمال زیاد آناتولی است، برخی واژه‌ها و ترکیب‌های نویافته و احیاناً گویشی کتاب را، که می‌تواند از جهتی اهمیت داشته باشد، می‌آوریم. فرض بر این است که اگر واژه‌ای کم‌کاربرد چندین بار در یک یا هر دو نسخه تکرار شد، باید آن را یک گونه محتمل دانست:

آبکامه پیاز (ذیل رواسیر).

آبگینه بیماران (ذیل تفسره). این مدخل فقط در پ آمده‌است. تفسره معمولاً «قاروره» ترجمه شده‌است.

آرامیدگی (ذیل طمأنینه).
آش‌پیز (ذیل طباخ).
آغیشتن^۱ (ذیل رضّ). گونه‌ای است از آغشتن.
اسب ساخته رفتن (ذیل عتد). ساخته در معنای «آماده» به‌کار رفته‌است.
اسبوس (ذیل بزالقطنونا). در پ «اسبیوس» است.
اشکلک (ذیل شظاظ) در پ اشکالک ضبط شده و در لغت‌نامه با قید یادداشت مرحوم دهخدا آورده «چوب گوشه شکیل».
اندرون‌ران (ذیل ایارج: دارویی اندرون‌ران). اندرون‌ران برگردان کلمه مسهل است.
انگشتوانه (ذیل ختیعة: انگشتوانه یعنی «زه‌گیر»)
با چشمه شدن جای (ذیل اتنجال).
بادپره (ذیل خراة: بادپره یعنی پرفوج). این لغت ذیل مغته نیز در پ تکرار شده‌است. مغثة «چوبی است که کودکان با آن بازی می‌کنند».
بال زین (ذیل بداد).
برآسویانیدن (ذیل اراحة: برآسویانیدن و برآسودن). در متن تاج‌المصادر برآسویانیدن و در حاشیه برآسویانیدن ضبط شده‌است.
بربوط^۲ (ذیل طنطنه، در پ). بربوط صورتی است از بربط.
بردار (ذیل حامل: زن بردار). پ بردار آورده‌است.
برزگر (ذیل اكار). در پ برزگار آمده که برزگار هم می‌توان خواند و صورت دیگری از این کلمه است.
برف‌دان (ذیل مثلجه).
برمجیدن (ذیل مجسه: آنجا که طیب پیرمجد از دست). برمجیدن یعنی «لمس کردن». به همین معنی در ترجمه قرآن ری (ص ۷۸، ۹۹، و ۱۱۷) به صورت «برمجیدن» آمده‌است.
بُرْمَه (ذیل مثقب). پ بورتو ضبط کرده‌است. برمه در لغت‌نامه به فتح اول است. در گویش فردوس پَرما گفته می‌شود.
بزدانیدن (ذیل شوف). زدانیدن صورتی است از زدایییدن.

۱. تلفظ ترکی است (مجله فرهنگ‌نویسی).
۲. ظاهراً تلفظ ترکی است (مجله فرهنگ‌نویسی).

بزموی (ذیل سبد). بزموی «ریسمانی است از موی بز». اگر در معنای «سبد» صحیح باشد، کاربرد نیافته‌ای است.

بسترآهنگ (ذیل مجلس). پ چارشف آورده که احتمالاً تصحیف چادرشب است یا تلفظی از این کلمه.

بشکونه^۱ (ذیل جلداء: مردهای بشکونه). پ مردهای چست ضبط کرده است.

بن سیار (ذیل جدامة و حصیة: بن سیاری در زمین بمانده). در قاموس المحيط چنین معنا شده: هی ما یستخرج من السنبل بالخشب إذا ذری البر فی الريح و عزل منه تبنه. بن سیار در معنای «گندمی که پس از باد دادن از کاه جدا می‌شود و روی زمین می‌ماند»^۲.

بوی داران (ذیل جؤنة: بوی داران یعنی سلسله عطاران). بوی دار به معنی «عطار» است.

به ستاره بدادن (ذیل انهاب). در تاج المصاخر «به غارت بدادن». ستار زدن در معنی «از دست دادن مال و دارایی» در برخی گویش‌ها کاربرد دارد.

بی دل (ذیل کع). پ ترسناک ضبط کرده است به معنای «ترسو» و نه «ترس آور».

بیگارکش (ذیل خصماء: بیگارکش‌ها به باطل). جزء اول کلمه هم پیکار و هم بیگار می‌تواند خوانده شود. هرچند پیکار با خصم تناسب بیشتری دارد. بیگارکش یا پیکارکن هر دو کم‌کاربردند.

بیمارژون (ذیل مسقام).

بی مال کردن و بی تنک کردن (ذیل اتلاف). بی مال شاید تصحیف «پی مال» و «پای مال» باشد. زیرا به معنی «اتلاف هلاک کردن» است. اگر در کلمه بعد هم بتوان آن را پی تنک خواند، شاید معنای اتلاف «ضعیف و لاغر کردن و هدر دادن» باشد.

پاردون^۳ رز (ذیل دعه). چوبی که بر آن وادیج انگور یا مانند آن نهند. پاردون احتمالاً به معنای «چوب چفته» است. در پ یاردو ضبط شده.

پاشنه در (ذیل جاروز). لغت پاشنه در پ ذیل این مدخل و مدخل جاروزه بصورت پاشینه آمده است.

پختگی (ذیل فسیخ: گوشت ازهم‌پریزنده از پختگی).

پردوران (ذیل وظر، در پ).

پرژ جامه (ذیل زئیر). پ پرژه آورده که گونه‌ای است از «پرژ».

۱. بشکول درست است (مجله فرهنگ‌نویسی).

۲. بن سُبَّاری درست است. سُبَّاری به معنی «ساقه جو و گندم» است (مجله فرهنگ‌نویسی).

۳. در فرهنگ‌های فارسی باردو در همین معنی مدخل شده است (مجله فرهنگ‌نویسی).

پَرش اشتر (ذیل خشاش). خشاش چوبی است که در بینی شتر قرار می‌دهند.
پرواره دیوار (ذیل رفّ: پرواره دیوار و جامه رقیق). در لغت‌نامه و فرهنگ‌نامه قرآنی «بروارها»
است در ترجمه «عُرف».

پروری (ذیل اکوله: گوسبند پروری). افتادن الف در نظایر این کلمه باز هم در این کتاب
نمونه دارد و این افتادگی نمی‌تواند سهو کاتب باشد و از ویژگی‌های زبانی این کتاب و حوزه
تألیف آن است.

پژموی (ذیل سبدان). پژموی و بز موی در معنای «سبد» به کار رفته است.
پشنجه حلاج (ذیل مرطم). در صحاح الفرس پشنجه معادل «مرطم» قرار داده شده است.
پله سر (ذیل اقباحف: پله سر، جمع قحف، یعنی ترازو کفه‌سی). در پ «کفه سر» آمده است. پله
به معنی «یکی از دو قسمت چیزی که دو بخش دارد» هنوز در زبان مردم و در گویش‌ها
به کار می‌رود. معنی کلمه «سر» در ترکیب «پله سر» دانسته نشد.

پوت (ذیل آزر). در پ کلمه بت در دو موضع به صورت «پوت» به کار رفته است.

پوره جامه (ذیل خمل). شاید گونه یا تصحیفی از «پرز» باشد.

پوشت‌فربه^۱ (ذیل سحوف، در پ).

پیش خورد (ذیل عجاله).

پیش‌کاره (ذیل قابله: پیش‌کاره و شب‌آینده؛ ذیل قبیل: پیش‌کاره و مرد بزرگوار و پابندان یعنی ماما).
پیش‌کاره به جای پیش‌کار به کار رفته است.

پیش‌گیر (ذیل مندیل الغمر). در مقدمه‌الادب دستار خوان آورده است. پیش‌گیر برابر دیگری
است برای این کلمه.

پیکین (ذیل هلحال: پیکین فراخ‌چشم). پ پیکن ضبط کرده است. در لغت‌نامه پیکن «غربال
تنگ‌چشمه» است. پیکین تلفظ دیگری ازین واژه است.

پینو (ذیل ماقوط: آش با پینو پخته).

تنک‌کرده (ذیل شریح: گوشت تنک‌کرده).

تنور آشوب (ذیل مفاد: باب‌زن و تنور آشوب). در مهذب‌الاسماء «تنور شور» و در تاج‌الاسامی
«تنور آشور» ضبط شده است.

تودری (ذیل خفج). یکی از معنی‌های خفج در لغت‌نامه «خُبه» است. خُبه نیز به معنای
«تودری» آمده است. معنی‌های خُبه در لغت‌نامه این‌هاست: «راهی از ریگ، راهی از ابر و

۱. تلفظ ترکی است (مجله فرهنگ‌نویسی).

جز آن، خرقة‌ای که از جامه بیرون کنند و بر دست و جزآن بندند، رگ‌بند). و معنی‌های خفج چنین است: «خفتک، بختک، کابوس، خردل صحرائی که آن را قچی گویند. آن را بکوبند و در ماست کنند و با طعام خورند، شبرق، حشیشه‌البزاز، لبسان، خاکشی، خبّه (یادداشت مؤلف)». ذیل تودری هم آمده است: «... به معنی سماق هم به نظر آمده است و معرب آن تودریج است.

تولغّه^۱ (ذیل ربیعه: تولغّه و سنگ که بر کراسند آزمودن قوت را).

تیزنای (ذیل حرف الجبل: تیزنای سر کوه).

تیزنگر (ذیل شانه). تیزنگر در معنی «تیزچشم» و «تیزبین» به کار رفته است.

جامه‌نهادگی (ذیل مصون).

جوش‌بره (ذیل قنفریض). پ چوش برّه ضبط کرده است.

چاشتگا (ذیل رونق الصّحی: روشنایی و چاشتگا، در پ). انداختن «ه» در آخر این گونه کلمات در موارد دیگر هم دیده شده است، مانند شبانگا.

چاه‌پوز / چاه‌پوز (ذیل خطاطیف: پرستوها و چاه‌پوزها و آهن‌های کز در لگام، جمع خطاف؛ ذیل خطاف: پرستو و چاه‌پوز و دیو؛ ذیل عودقه). در تکملة الاصناف ذیل خطاف «چاه نو» آورده است. عودقه آهنی است با شاخه‌های سرکج که بدان دلو و جز آن را از چاه برآرند. چاه‌پوز و چاه‌پوز و چاه‌جو در لغت‌نامه هم آمده است.^۲

چدنه (ذیل بطم). پ: آن دانه سبز که شکم را تر می‌کند. بطم درخت سقّز است و چدنه در صورت صحیح بودن واژه کم‌کاربردی است.

چران (ذیل راتع).

چرخشت (ذیل معصر). پ منگنه ضبط کرده است.

چرخه (ذیل شکاعی). در لغت‌نامه چرخله و چرخه ضبط شده است.

چوال خاک‌کش (ذیل فنیقه).

چوپ (ذیل اقتاد: چوپ‌های پالان). چوپ گونه‌ای است از «چوب».

حلوای خانگی (ذیل خَشکنجبین).

خارزن (ذیل مسواة). در معنی «ابزار شیار زدن».

۱. ترکی است (مجله فرهنگ‌نویسی).

۲. چاه یوز درست است (مجله فرهنگ‌نویسی).

خامه (ذیل اقلام: خامه‌های تراشیده و تیرهای قمار، جمع قلم). تفاوت میان قلم و خامه در تراشیده بودن آن دانسته شده است.

خایسک و آژینه آسیابان (ذیل میقعة).

خایه‌ریز (ذیل عجة). خایه‌ریز معادل کم‌کاربردتر «خاگینه» است.

خردگوش و تیزدیل (ذیل اصمغ، در پ). در پ تلفظ کلمه به نگارش درآمده است.

خشخاش (ذیل بزراخشخاش: تخم خشخاش). در پ خشخشان آمده که غلط است.

خواره (ذیل آکله). خواره گونه‌ای از خوره است.

خواستوار (ذیل شیزب).

خوریز (ذیل امتلال: در خوریز بریان کردن). در تاج‌المصادر «بریان کردن در خرش» ضبط شده و «خورژ» و «خرژ» هم نسخه‌بدل‌های کلمه است. در مصادر «بریان کردن در خوریز» آمده است. در لغت‌نامه به حدس مؤلف معنای خرژ «خاکستر نرم» است. خرش در برهان قاطع «خار و خلاشه افکندنی» معنا شده که می‌تواند تبدیل به خاکستر شود. ذیل مصدر رمض در تاج‌المصادر آمده: «گوسبند با پوست در زیر خرژ کردن تا پخته گردد». نسخه‌بدل‌های کلمه هم «حرث»، «آتش»، «حریژ»، «خرژ»، «حور» و «خور» است در گویش فردوس خروژ / خروج آتش، به «آتش نرم زیر خاکستر» گفته می‌شود که به نظر می‌رسد اینجا همین معنی مراد باشد. خوریز در این کتاب هم نسخه‌بدل‌های تاج‌المصادر را تأیید می‌کند و هم صورت دیگری به دست می‌دهد.

دال‌خال (ذیل تغاریز: دال‌خال خرما). در ذیل فرهنگ‌های فارسی این لغت را در ترجمه «الفسیل» از البلغه ذکر کرده و دال را «درخت» و خال را «مال» حدس زده است. در برهان قاطع دال‌خال را «درخت و نهال نونشانده» و دال را «درخت» و خال را «شاخه» معنی کرده است. در تکملة‌الاصناف تغریز «نهاله خرما بن» معنی شده و فسیله در لغت‌نامه «خرما بن ریزه» است. جزء ریزه در معادل عربی یعنی تغریز و تغاریز موجود است و شاید کلمه اصلی غیر عربی داشته باشد. دال‌خال همچنان در ترجمه کلمه «جثیث» نیز آمده است.

داما (ذیل انبهار: داما برافتادن). داما تلفظ ترکی دمه است.

درخش بی‌باران (ذیل برق). بی‌باران افزوده پ است.

درگوش (ذیل شنف). به معنی «گوشواره» است و ممکن است تصحیف «ورگوش» باشد.

دست‌استار (ذیل ابوطیب). در مر خانگی حلوا ضبط شده‌است. معنی‌های دیگر این واژه عربی در فارسی «افروشه، آفروشه» و «حلوا» است. در فرهنگ رشیدی «حلواى خانگی» آمده‌است.

دستکی (ذیل یدیه: تصغیر ید یعنی دستکی).

دلاو (ذیل دمص، در پ). این کلمه در سفرنامه ناصر خسرو (۱۳۷۵، ص ۱۲۰ پاورقی) به صورت ولاو آمده‌است.

دلستان (ذیل مدلیه). پ چنارستان ضبط کرده‌است. دلستان مشتق از دلب عربی و پسوند -ستان فارسی است.

دنک لاله (ذیل خشیف).

دوانزده (ذیل رحی). دوانزده صورت گویشی «دوازده» است.

دوبازوی کرده (ذیل مسماک). دوبازو ابزار دهقانان است. مسماک یعنی «چوب دوشاخه». دوبازوی کردن یعنی «دوشاخه کردن» که در فرهنگ‌ها نیامده‌است.

دوخترا^۱ (ذیل شطرة: نیمی پسر و نیمی دوخترا). دوخترا تلفظی است از دختر. ضبط دوخترا ذیل طفلة نیز در مر تکرار شده‌است.

دوش (ذیل البارحه). پ پراندوش دارد. در لغت‌نامه ضبط پراندوش آمده‌است.

دوشان (ذیل حلبانة: شتر دوشان). پ دوشانه ضبط کرده‌است. دوشان و دوشانه به معنی «شیردار» و «دوشیدنی» است.

دیوانه‌افعال (ذیل اهوج، در پ).

رستخیز (ذیل صاخة در پ). گونه‌ای از رستخیز است.

رسواییدن (ذیل افتضاح).

رشکین (ذیل غیران: مرد رشکین).

رگ (ذیل والبة: کشت که می‌روید از رگ کشت اول). رگ به معنی «ریشه» را برای کشت به‌کار برده‌است. در لغت‌نامه از منتهی‌الإرب آورده‌است: «زراعتی که از ریشه زراعت قبلی بروید».

روزبه‌روز انداختن (ذیل مطل: روزبه‌روز انداختن وام). روزبه‌روز انداختن در معنای «امروز و فردا کردن».

روستخیز (ذیل صاخة در مر). گونه‌ای از رستخیز است.

۱. تلفظ ترکی است (مجله فرهنگ‌نویسی).

روی سزای نفرین (ذیل شتیم، در پ).

ریشته (ذیل اهداب: مژه و ریشته‌ها). ریشته ظاهراً تلفظ ترکی ریشه است.

زاج (ذیل خرسه: طعامی که به زاج سازند). در لغت‌نامه با قید یادداشت مؤلف آمده است: «طعامی که زاج را دهند».

زادخواست (ذیل قضیع: بچه زادخواست). زادخواست «کودکی است که به سبب بیماری بزرگ نشود».

ژاژ خواردن (ذیل زمزمه: سخن گفتن گبرکان به ژاژ خواردن). در مهذب الاسماء «دندیدن گبرکان بر نان خوردن» و در تاج المصنوع نیز به جای ژاژ، نان دارد. به نظر می‌رسد ضبط ژاژ صحیح باشد. جمهرة اللغة ذیل زمزمه آورده است: «زمزمة المجوس و اصل الزمزمه الکلام الذی لایفهم». با توجه به این عبارت، ژاژ صحیح‌تر به نظر می‌رسد و شاید عبارت به این صورت باشد: «سخن گفتن گبرکان به ژاژ خواندن / خوردن». این ضبط صحیح را این کتاب حفظ کرده است.

سازره (ذیل عتاد). پ «ساز نشکر و کاسه بزرگ» معنی کرده است. نشکر احتمالاً تصحیف لشکر است.

سایه‌گاهی (ذیل مُفِئاً).

سپد (ذیل سلّة). تلفظی از سید است.

سپژوندو (ذیل کناسة). پ سپرندو ضبط کرده است.

سرخ (ذیل سه‌ریز). پ سریز آورده است. جزء سهر در کلمه با سرخ هم‌ریشه است.

سُرمه‌ناکرده (ذیل امره). پ کلمه را به صورت سرما آورده که شاید تلفظ ترکی سرمه باشد.

سِرِنْد (ذیل کشوئا).

سروآور (ذیل اقرن: پیوسته‌ابرو و سروآور). سروآور یعنی «شاخ‌دار».

سلوکن^۱ (ذیل سیمسنجرف). سیمسنجرف و یا سیمشنجرف در فرهنگ‌ها دیده نشد.

سنگ آهن‌کش (ذیل مغنطیس).

سوده‌پای (ذیل حفیّ در پ: دانا و مرد سوده‌پای و مهربان).

شب‌خون (ذیل خرق: در شب خون بی‌باک شدن).

شب‌نگاهی (ذیل اغتباق: شراب شب‌نگاهی خوردن).

۱. ترکی است (مجله فرهنگ‌نویسی).

شش غنچ (ذیل حرز). پ آورده: «هی شیء محکوک کالجوز یلعب به الصبیان». در تکملة الاصناف واژه حَرَز «گوز باختن شش گانه» معنی شده است.

شکر بریده (ذیل مازیاری). در مقدمه الادب (ذیل مازیار) شکر پیره و شکر بورک و شکر بیزه ضبط شده است. شکر بریده اگر تصحیف نباشد، گونه ای است ازین کلمه.

شکسته بستنده (ذیل جابر، در پ).

شنویدن (ذیل سماع در پ).

شواظ نر (ذیل خرب). در لغت نامه شوات و در تکملة الاصناف شاسب آمده است. شواظ گونه کم کاربردی است.

شورتاخ (ذیل ارطاط). در لغت نامه واژه ارطاط «ارطی و درخت سنجد» معنی شده است. ذیل شورتاخ هم نوشته «ارطی» (یادداشت مؤلف).

شیوه (ذیل افراع): به شیوه فروشدن و به بالا بردن. در مصادر زوزنی و تاج المصادر «شیو» ضبط شده است.

صبان (ذیل مکارب: صبان‌ها، جمع مِکَرَب). مِکَرَب «ابزار شیار کردن زمین» است. صبان به این معنی دیده نشد، شاید تصحیفی در آن صورت گرفته باشد.

عقیده کرده (ذیل یعقید: انگبین عقیده کرده). عقیده کرده در معنای «بسته».

فاجوش (ذیل فاجوش: اهل الیمن ینقرون خشبة مربعة و یتقبون فیها اربع ثواقب و یشدون فیها حبلاً و یسقمون به و یسمونه فاجوشا). این واژه در فرهنگ‌های فارسی نیامده است. محتمل است که معرّب پاجوش باشد.

فتر یعنی پِدست (ذیل ورب). در لغت نامه پِدست و پِدست آمده است.

فردبان^۱ (ذیل فردجان: فردبان و آن پنج روز باشد از آخر آبان).

کادوش: «پاره شب و پاره چوب که بدان کادوش استوار کنند» (ذیل رؤیه، در مر). در پ اینچنین معنی شده است: «پاره چوب و خمیر مایه». کادوش اگر مصحّف نباشد مورد جدیدی است و شاید با توجه به تعریف پ به معنی خمیر مایه باشد.

کاستگی آب دریا (ذیل جزر).

کراوز^۲ (ذیل کرسب). کراوز و احتمالاً کروز گونه‌های دیگر کرفس هستند.

۱. فردبان (= فروردگان) درست است (مجله فرهنگ‌نویسی).

۲. تلفظ ترکی است (مجله فرهنگ‌نویسی).

گرایستن (ذیل سلم). یکی از معانی سلم «اسلام آوردن» است. شاید ضبط واژه گرایستن باشد و گونه‌ای از گراییدن.

کری کر (ذیل اصلخ). ساختاری است که باز هم در این کتاب نمونه دارد که بسیاری چیزی را با تکرار نشان می‌دهد.

کری کش (ذیل مکاری). مکاری یعنی کرایه‌دهنده. کری کش تعبیر کم‌کاربرد است. در گویش فردوس کرّیه کش گفته می‌شود.

کلاژه (ذیل کندوس). پ کندس ضبط کرده‌است. معنای کلاژه مشخص نشد.

کله‌سر (ذیل قریع). کله سر به جای کل سر به کار رفته‌است.

کنبدانه (ذیل شهدانج).

کنج‌پشت (ذیل اجناء). در مهذب‌الاسماء «پشت به‌دودرآمده» معنی شده‌است، یعنی «پشت‌خم‌شده».

کند کردن (ذیل اصلاذ: کند کردن آتش‌زنه).

کنددل و دل‌کند (ذیل بلید). دل را به معنی «خاطر» گرفته‌است.

کنده (ذیل وشم: نگاریدن دست به کنده). در تاج‌المصادر کنده کردن دست آمده.

کوهنج^۱ یا همسود (ذیل عزیزان). همسود فقط در مر آمده‌است. عزیزان نوعی «دولانه» است. دهخدا لغت آنج^۲ را حدس زده و به‌عنوان یادداشت دهخدا در لغت‌نامه آمده‌است. بنابراین، کوهنج شاید به معنی «آنج کوهی» باشد.

کیپو (ذیل تنوطة). در پ مرغ درخت معنی شده‌است که همان «انجیرخواره» است.

کیپه (ذیل لکانه). تلفظ است از کیپا.

گاوبان و نارود (ذیل بقار). نارود تنها در مر آمده‌است.

گرده شدن (ذیل انسحاق). در تاج‌المصادر و مصادر سوده شدن به‌کار رفته‌است. گرده در معنای «سوده» استعمال شده‌است.

گروه مردم هم‌دل (ذیل شیعة).

گشته (ذیل لحیم: گشته و فربه). گشته گونه‌ای از گوشته و به معنی «پرگوشت» به‌کار رفته‌است.

گلنار (ذیل جلنار). در پ کراس آمده‌است.

۱. کوهنج درست است (مجله فرهنگ‌نویسی).

۲. آنج درست است (مجله فرهنگ‌نویسی).

گندامویه (ذیل دبب). در تکملة الاصناف ذیل این واژه آمده است: «گندامویه یعنی موی خرد». در گویش فردوس به موی خرد و تازه رسته «پت گندایی» گفته می شود. گندنه (ذیل کراث). گندنه تلفظی است از گندنا. گنگل کردن (ذیل مزاح). گوران (ذیل خربة). گورزا (ذیل جرز). در پ گرز آمده است. گورگشا (ذیل تباش). تعبیر کم کاربردی است. گوزنخ (ذیل نون: ماهی بزرگ و دوات و گوزنخ و تیغ شمشیر و حرف نون). گوزنخ معادل نون و نونة عربی است. در مهذب الاسماء «چاه زنخ» و در تاج الاسامی «چاهک زنخ» است. گیاه بالاش خورده (ذیل اجلیح). اجلیح در جمهرة اللغة چنین معنی شده است: «نبت اجلیح، اذا أكلت أعاليه». ماهی آوا (ذیل صحناء). متاره (ذیل دباب: متاره‌ها یا کوزه‌های روغن). متاره در معنای «کوزه» به کار رفته است. مزدورها (ذیل اجرا، در پ). منجو (ذیل عدس). در لغت‌نامه این لغت از شعوری آورده شده است. به کار رفتن آن در این متن نشان می دهد استعمال آن قدمت بیشتری دارد، به ویژه که در فرهنگنامه قرآنی (ج ۳، ص ۱۰۰۹) صورت‌های مرجو، مرجوی، مجوی، مژوه، مزوو، مژو، مرنجو و نیز در ترجمه عدس آمده است. منش زده (ذیل آجم). این واژه در پ به صورت منش زاده با الف ممدود در وسط آمده است. این گونه نگارش «ا» در وسط کلمه در هر دو نسخه پرکاربرد است. منش زده یعنی «فردی که طبعش از چیزی زده شده است». منش در زبان فارسی به معنای «خوی و طبیعت و سرشت، مزاج، دل و اندیشه» است. در تاج المصاדר ذیل آجم منش بزدن را آورده، ولی منش زده به معنی «دل زده و تباه مزاج» جدید به نظر می رسد. منگ (ذیل ماش). در مرفیک و پ فیک ضبط شده است. موزد (ذیل اجمال، در پ: موزدهای پای). ناخون (ذیل اظفار در پ: دارویی است، ناخون دیو می گویند). ناروان (ذیل کساد: ناروان شدن نرخ). تعبیر «ناروان» کم کاربرد است.

نژده آسیا (ذیل طسق). پ نژده ضبط کرده است. طسق آسیا باجی بوده که آسیابان می‌پرداخته است. در گویش فردوس نژده به معنی «مزد آرد کردن گندم در آسیا» به کار می‌رود.

نشسته‌گاه (ذیل المیه: دنبه و گوشت نشسته‌گاه).

نوازه‌هزار (ذیل تسعة عشر الف).

نوگشت که تیغ زند (ذیل حقل). تیغ زدن برای کشت یعنی «بیرون آمدن کشت از زمین» یا «بیرون آمدن برگ آن».

نهاری کردن (ذیل سلفه). سلفه «ناشتاشکن» است. نهاری در ترجمه «تلهین» و «تلهن» نیز آمده است. بنابراین نهاری به معنی «ناشتایی» است.

نهفته‌نیاز (ذیل متعفف: گدای نهفته‌نیاز). نهفته‌نیاز تعبیر کم‌کاربرد است که در فرهنگنامه قرآنی در ترجمه «مسکین» آمده است.

هم‌رو (ذیل رسیل). در نصاب الصبیان هم‌رو آمده است.

هم‌زار شدن (ذیل اسخیراز: هم‌زار شدن کشت). در تاج المصداذ ذیل اسخیراز «هم‌زار شدن کشت» آورده و «هم‌راز و هم‌زار و هم‌وار» را در حاشیه آورده است.

هنر (ذیل مأثرة). پ و مر مأثوره ضبط کرده‌اند. مأثرة به معنای «کردار نیکو» است. واژه هنر در معنی «فضیلت» به کار رفته است.

هوا شدن موی (ذیل اشتعال). هوا شدن موی احتمالاً با توجه به تعبیر قرآنی به سفید شدن موی اشاره دارد.

هیزوم (ذیل وقود، در پ).

منابع

- ابراهیمی، علی اوسط (۱۳۶۷)، تاج‌الاسامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
ابن‌درید، محمدبن حسن (۱۳۴۵)، جمهرة اللغه، لبنان، بیروت.
ابن‌منظور، محمدبن مکرم، لسان‌العرب، لبنان، بیروت.
بادی، ابوالفتح حمدبن احمدبن حسین (۱۳۹۵)، کتاب الملخص فی اللغه، با مقدمه محمود جعفری دهقی، تهران، میراث مکتوب.
بیهقی، احمدبن علی‌بن محمد (۱۳۸۳)، المحيط بلغات القرآن، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
بیهقی، احمدبن علی‌بن محمد (۱۳۹۰)، تاج‌المصداذ، به کوشش هادی عالمزاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

جهانشاهی افشار، علی (۱۳۹۸)، «معرفی نسخه فرهنگ عربی به فارسی مشکاة المصابیح»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال ۱۲ شماره ۳، شماره پیاپی ۴۵. حاجی خلیفه، کشف الطنون عن اسامی الکتب و الفنون، جلد ۲، دار احیاء التراث العربی، بیروت. حسینی، سیداحمد، فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، قم، کتابخانه مرعشی.

دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا. رواقی، علی و مریم میرشمسی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، تهران، هرمس. ریاحی، محمدامین (۱۳۹۰)، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، اطلاعات. زنجی، محمودبن عمر (۱۳۶۴)، مهذب‌الاسماء، به کوشش محمدحسین مصطفوی، تهران، علمی و فرهنگی.

زوزنی، حسین‌بن احمد (۱۳۷۴)، کتاب المصادر، به کوشش تقی بینش، تهران، البرز. فراهی، ابونصر (۱۳۶۱)، نصاب‌الصیبان، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران، اشرفی. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، قاموس‌المحیط، لبنان، بیروت. کریمینی، علی‌بن محمد (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مامقانی، محمدرضا (۱۴۱۱)، معجم الرموز و الاشارات، قم، مهر قم. محدث، علی (۲۰۱۲)، فهرست کتاب‌های خطی فارسی در کتابخانه دانشگاه اوپسالا، سوئد، دانشگاه اوپسالا.

محمدحسین‌بن خلف (۱۳۳۵)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر. منزوی، علینقی (۱۳۳۷)، فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی، تهران، دانشگاه تهران. میدانی، احمدبن محمد (۱۳۴۵)، السامی فی الاسامی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران. ناصرخسرو (۱۳۷۵)، سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار. نخجوانی، محمدبن هندوشاه (۲۵۳۲)، صحاح‌الفرس، به کوشش عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نصیری، محمدرضا و عبدالجمیل (۱۳۹۳)، فرهنگ نصیری، به کوشش حسن جوادی و ویلم فلور، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

نطنزی، حسین‌بن ابراهیم (منسوب به) (۱۳۴۶)، المرقات، به کوشش جعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

Tornberg, o.j, codices arabici, percici et turcici bibliotheca regle universitatis upsaliensis, universitatis upsaliensis.